

صانع (دمیورژ) در اندیشه افلاطون

محمدجواد دکامی*

چکیده:

اندیشه درباره علت‌العلل همه اشیاء از نخستین روزهای خلقت، ذهن بشر را به خود مشغول کرده است. تلاش بشر در جهت کشف علت اصلی پیدایش جهان موجب پیدایش علوم و فلسفه شد. نخستین اندیشمندان یونان باستان، نظیر طالس (Thales)، آناکسیمنس (Anaximenes) و هراکلیتوس (Heraclitus) علت اصلی پیدایش جهان را در عالم ماده به جستجو پرداختند و عناصری مانند آب، هوا و آتش را علت‌العلل موجودات این عالم معرفی کردند.

افلاطون که پس از این فلاسفه ظهور کرد از نخستین متفکرانی است که اعتقاد داشت علت اصلی پیدایش این جهان نمی‌تواند خود یکی از عناصر آن باشد بلکه باید این علت را در عالم دیگری جستجو کرد. او «دمیورژ» (Demiurge) را که به معنی صانع و ناظم است، به عنوان علت فاعلی جهان معرفی کرد. از نظر افلاطون «دمیورژ» این جهان را از عدم خلق نکرده، بلکه او فقط آن را از بی‌نظمی و آشفتگی محض و به اصطلاح خود او «خوآ» (Chaos) نجات داد و بر اساس طرح و نقشه‌ای قبلی منظم کرده است. به همین خاطر می‌توان گفت از نظر افلاطون مهم‌ترین صفت صانع (دمیورژ)، ناظم بودن اوست. افزون بر این صفت، افلاطون صفات دیگری مانند حکمت، علم، زیبایی و دوری از بخل و حسد را برای دمیورژ اثبات می‌کند و این صفات تقریباً همان صفاتی است که در ادیان،

* عضو هیئت علمی دانشگاه بوعلی سینا همدان

به ویژه ادیان آسمانی برای خدا ثابت می‌شوند. این مقاله به بررسی نظر افلاطون درباره علت اصلی پیدایش جهان اختصاص دارد. اما از آنجا که تفکر افلاطون درباره این مسئله به نوعی با اندیشه‌های حکمای قبل از او ارتباط دارد، نگاهی اجمالی به برخی از مهم‌ترین نظریه‌های قبل از او به عنوان مقدمه ضروری به نظر می‌رسد.

واژگان کلیدی: خدا، دمیورژ، ناظم، الگوها و صور.

مقدمه

یکی از مسائل مهم مورد تأیید و تأکید ادیان آسمانی، به خصوص دین مبین اسلام، این است که خداخواهی و خداجویی در فطرت انسان نهفته است و از آنجا که فطرت در همه انسان‌ها و در همه اعصار واجد است بنابراین تمام انسان‌ها در طی تاریخ به نحوی خداخواه و خداجو بوده‌اند.^۱ آنچه موجب اختلاف انسان‌ها در این خصوص شده اختلاف در تعیین مصداق بوده است و گرنه در اصل وجود چنین کششی در همه انسان‌ها اختلافی وجود ندارد. پی بردن به نحوه نگرش انسان‌های دوران باستان درباره صانع جهان به رغم دشواری آن^۲ همواره چالب بوده است. از آنجا که قدیمی‌ترین آثار مکتوب بشر در این خصوص غالباً مربوط به حکمای یونان باستان است و در این میان نظر افلاطون برجستگی خاص خود را دارد، در این مقاله به بیان نظر او درباره صانع جهان پرداخته شده است، اما چون نظر او نوعی ارتباط با نظریه اندیشمندان پیشین دارد، ابتدا نگاهی اجمالی به نظر این دانشمندان ضروری به نظر می‌رسد.

ارسطو، که آثار او از جمله مهم‌ترین منابعی هستند که غالب اطلاعات درباره اندیشه‌های متکران یونان باستان از آن‌ها ماخوذ است (ژیلسون، ص ۱)، در متافیزیک، بیان می‌دارد که تلاش اصلی این فیلسوفان این بوده است که برای جهان یک «علت مادی» را اثبات کنند (Aristotle, 983 a).

طالس معتقد بود که علت العلل همه اشیا آب است (همان‌جا)؛ آناکسیمنس و دیوگنس هوا (آثرا) را علت العلل و یا به تعبیری ماده المواد همه اشیا معرفی

کردند (ibid, 984 a). آن‌ها معتقد بودند که همه اشیا این عالم از هوا به وجود آمده‌اند. از نظر آناکسیمنس هوا خدای جهان است و عظیم و نامحدود است و همیشه به حرکت در می‌آید به وسیله رقیق شدن و غلیظ شدن. متفاوت می‌شود (خراسانی، ص ۱۴۷-۱۴۵).

هراکلیتوس علت العلل همه اشیا را آتش می‌دانست (Aristotle, 984 a). وی معتقد بود که این جهان مخلوق نیست، بنابراین سخن از خدای خالق اصولاً صحیح نیست. از نظر او این جهان را که برای همه همان است، هیچ یک از خدایان خلق نکرده است بلکه همیشه بوده، هست و خواهد بود. (خراسانی، ص ۱۴۵). هراکلیتوس ظهور و بقای موجودات را معلول معارضة اضدادی معرفی می‌کند که با یکدیگر در تقابل هستند و یکدیگر را بر پای می‌دارند و می‌گویند: پُلُمُس (polemos) به معنی جنگ و ستیز پدر همه اشیا است (امیل بریه، ص ۱۷۰).

امپدوکلس (Empedocles) چهار عنصر آتش، خاک، آب و باد را به عنوان اصل همه موجودات معرفی کرد و آن‌ها را علت العلل همه اشیا دانست (Aristotle, 984 a). نکته جالب در این نظر امپدوکلس این است که او از واژه عنصر، اسطقس یا «استایخایون» جهت معرفی این اصول استفاده نکرد، بلکه آن‌ها را با نام خدایان افسانه‌ای یونان یعنی «ژئوس»، «هر»، «آیدونیس» و «نستیس» معرفی کرد (خراسانی، ص ۱۴۵). او معتقد بود که همه اشیا حتی خدایان از این چهار عنصر به وجود آمده‌اند.

چنانچه ملاحظه می‌شود بیشتر حکمای قبل از افلاطون از صانع جهان نوعی تصور ماده‌انگارانه داشته‌اند و همچنانکه ارسطو خاطر نشان کرده است این فیلسوفان از بین «علل چهارگانه فاعلی، غایی، صوری و مادی» در پیدایش جهان فقط به علت مادی نظر داشته‌اند (Aristotle, 987a) و به همین خاطر ارسطو سخنان آنان را در این خصوص سخنانی نابخردانه و غیر منطقی قلمداد می‌کند (ibid, 984 b).

نظر افلاطون در باب چگونگی پیدایش عالم

ارسطو در متافیزیک درباره نظر افلاطون در باب چگونگی پیدایش جهان می‌گوید که او در بحث از پیدایش جهان فقط به دو علت از علل چهارگانه نظر داشته است که عبارت‌اند از علت مادی و علت صوری. بنابراین از نظر ارسطو، افلاطون از خدا به عنوان علت فاعلی یا غایی در آفرینش جهان بحثی به میان نیاورده است (ibid, 983 b) و او نیز همان راهی را پیموده که کسانی مانند طالس و امپدکلس پیشتر پیموده بودند. نهایت اینکه او علاوه بر «علت مادی» در پیدایش جهان به «علت صوری» نیز نظر داشته است. برخی از صاحب نظران و مورخان تاریخ فلسفه، نظیر فردریک کاپلستون این بیان ارسطو را درباره افلاطون بیانی غیر عادلانه و نادرست دانسته‌اند و معتقدند که افلاطون در آثار خود به علت فاعلی جهان نظر داشته است چنانچه در تیمائوس مفهوم «دمیورژ» (Demiurge) را برای آن برگزیده است (کاپلستون، ص ۳۳۴).

افلاطون یافتن یک علت هستی بخش برای جهان را امری دشوار معرفی می‌کند و می‌گوید:

حتی اگر بتوانیم برای جهان یک علت پیدا کنیم سخن گفتن درباره آن محال است (افلاطون، تیمائوس، ص ۳۱).

به همین دلیل او نظر خود را در این باره یا حدس و گمان بیان می‌دازد و هنگام بحث از رابطه جهان با آفریدگارش، ضمن اعتراف به ناتوانی خود در بیان دقیق این مسئله دست به درگاه الهی بلند می‌کند و از خدا یاری می‌طلبد تا مطالبی که در این باره گفته می‌شوند هر چه بیشتر به حقیقت نزدیک باشند (همان، ص ۷۰).

مطالعه در آثار افلاطون این واقعیت را روشن می‌سازد که او برخلاف اسلاف خود در بحث از نحوه پیدایش جهان صرفاً به علت مادی نظر نداشته و به عبارت دیگر او فقط نمی‌خواسته که ماده مواد اشیاء این عالم را پیدا کند بلکه تلاش اصلی او یافتن یک علت فاعلی برای آن‌ها بوده است. افلاطون علت فاعلی این جهان را با نام «دمیورژ» معرفی می‌کند و در رساله تیمائوس به بیان صفات و خصوصیات او می‌پردازد. صفات و

خصوصیاتی که افلاطون برای «دمیورژ» معرفی می‌کند تا حدودی شبیه به صفاتی است که در ادیان آسمانی، برای خدا ثابت شده است. صفاتی مانند علم، صورت بخشی، نظم بخشی، زیبایی، هدفمندی، دوری از بخل، دوری از حسد و... همین امر باعث شده است که برخی از صاحب نظران «دمیورژ» را همان خدای مورد نظر افلاطون معرفی کنند. البته کسانی مانند اتین ژیلسون «مثال خیر» را به عنوان خدا در تفکر افلاطون معرفی کرده‌اند، به رغم اینکه مطابق اقرار خود ژیلسون افلاطون هیچگاه «مثال خیر» را به عنوان خدا معرفی نکرده است (ژیلسون، ص ۳۶).

اکنون به بررسی خصوصیاتی که افلاطون برای دمیورژ آورده است می‌پردازیم، آیا از این خصوصیات می‌توان پی برد که دمیورژ همان خدای مورد نظر افلاطون است یا خیر؟ گاتری در تاریخ فلسفه یونان در خصوص این واژه می‌گوید:

«دمیورژ به معنای اهل فن و صنعتگر است و این واژه به ما می‌فهماند که او بر روی ماده خاصی بر اساس الگو یا صورت مشخصی کار می‌کند خواه آن الگو مقابل چشم او باشد یا در اندیشه او» (گاتری، ص ۴۱).

مطالعه در آثار افلاطون ضمن تأیید نظر گاتری در این خصوص بر ما روشن می‌کند که از نظر افلاطون «دمیورژ» این جهان را از عدم خلق نکرده است و او ماده قبلاً موجود جهان را برگرفته و فقط به آن‌ها شکل خاصی بخشیده است. پس او خدای خالق و معطی الوجود نمی‌تواند باشد (کاپلستون، ص ۲۰۵) و بهتر است او را به عنوان معطی الصور معرفی کنیم، زیرا افلاطون ماده جهان را ازلی و ابدی می‌داند. از نظر او دمیورژ ناظم جهان است. او اشیاء این عالم را که در آشفتنگی و بی‌نظمی (خوآ) به سر می‌بردند نظم بخشید و بی‌نظمی را به نظم مبدل ساخت (افلاطون، تیمائوس، ص ۳۴). شاید بتوان گفت مهم‌ترین وجه اختلاف خدا در ادیان آسمانی و خدای مورد نظر افلاطون در همین مورد است، زیرا از دیدگاه ادیان آسمانی، خدا جهان را از عدم خلق کرده است و او فقط معطی الصور نیست بلکه معطی الوجود این عالم است.^۳ از نظر حکمای الهی تمام ماسوی الله نسبت به خدا عین فقر و نیاز هستند و فقر آن‌ها فقر وجودی است و موجود

فقیر همیشه و در همه حال نیازمند یک غنی بالذات است تا او را از مرز عدم جدا کرده و به عالم وجود ملحق سازد و این نیاز هم در پیدایش و حدوث است و هم در بقاء و ادامه هستی (علامه طباطبائی، ص ۲۴۵). در روایات و ادعیه ماثور از معصومان نیز بر این مطلب تأکید شده است، چنانچه در دعای جوش کبیر می‌خوانیم: «یا من خلق الاشیاء من العدم». (مفاتیح الجنان، دعای جوشن کبیر)

رابطهٔ دمیورژ و عناصر چهارگانه

از نظر افلاطون علت سازندهٔ جهان نمی‌تواند یکی از عناصر چهارگانه‌ای باشد که حکمای قبلی به عنوان علت‌العلل پیدایش جهان معرفی کرده‌اند. افلاطون این علل را صرفاً علل فرعی معرفی می‌کند. دلیل اصلی او در بیان این مطلب این است که این عناصر فاقد تفکر و خرد هستند و نمی‌توانند از روی تفکر و خرد کاری انجام دهند و اثری به وجود آورند، زیرا دز بین چیزها روح یگانه چیزی است که دارای خرد است، ولی روح نامرئی است و حال آنکه آتش، آب، خاک و هوا طبیعتاً اشیاء مرئی هستند بنابراین کسی که دوستدار خرد و شناسایی است باید علت نهایی را در ذات متفکر جستجو کند و چیزهایی را که بر اثر محرک دیگری به حرکت در می‌آیند و سپس بالضروره چیزهای دیگری را به حرکت در می‌آورند علت فرعی و درجهٔ دوم به شمار آورد (افلاطون، تیمائوس، ص ۶۶).

مطلب دیگری که افلاطون دربارهٔ عناصر چهارگانه به آن معتقد می‌باشد این است که این عناصر نه تنها علت اصلی پیدایش جهان نیستند بلکه حتی نمی‌توان آنان را به عنوان علت مادی در پیدایش آن به حساب آورد. وی کیفیت پیدایش این عناصر را نامعلوم می‌داند و می‌گوید:

ما عادت کرده‌ایم به اینکه این عناصر را مواد اصلی پیدایش جهان معرفی بکنیم حال آنکه اگر کمی در این باره فکر بکنیم حتی احتمال نمی‌توان داد که آن‌ها با نخستین عناصر تشکیل دهندهٔ جهان قابل مقایسه باشند و حتی نقشی را که هجاها در تشکیل کلمه به عهده

دارند در تشکیل جهان به عهده داشته باشند. از نظر او ماده اصلی تشکیل دهنده جهان که دمیورژ بر روی آن کار می‌کند دارای این خصوصیت است که پذیرنده و دژر عین حال، دایه هر تکوین و شدن است (همان، ص ۳۴ و ۶۹).

افلاطون می‌گوید:

در باره هر یک از اشیاء این عالم نمی‌توان به طور قطع و یقین گفت که این عنصر حقیقتاً آب است یا آتش است و یا چیز دیگر چرا که جسمی که تا این لحظه آب نامیده‌ایم، نمی‌بینیم چون به غلظت می‌گراید سنگ و خاک می‌گراید و چون رقیق‌تر می‌شود هوا می‌گردد، هوا نیز چون مشتعل می‌شود تبدیل به آتش می‌گردد و آتش به عکس چون خاموش می‌شود باز به صورت هوا در می‌آید و باز چون به هم در می‌آید به غلظت می‌گراید و صورت ایز و مه و بخار می‌یابد و چون باز غلیظ‌تر می‌گردد، به آب روان تبدیل می‌شود و باز از آب خاک و سنگ پدید می‌آید و خلاصه چنین به نظر می‌رسد که همه این عناصر علی‌الدوام از یکدیگر پدید می‌آیند و به این ترتیب دایره‌ای از شدن و تکوین را می‌پیمایند. حال اگر کسی به یکی از اجسام اشاره کند و بگوید این چیست؟، بهترین پاسخ این است که بگویی در این صورت فعلی آب یا آتش یا چیز دیگری است (همان، ص ۷۲).

افلاطون این مطلب را در قالب مثالی چنین توضیح می‌دهد:

فرض کنیم یک نفر همه اشکال هندسی را از طلا می‌سازد و همواره تغییر می‌دهد حال اگر کسی به یکی از اشکال اشاره کند و بگوید این چیست؟ طلا ساز باید در پاسخ بگوید این طلاست. همین امر در باره آن ذاتی که همه صور قابل تصور را می‌پذیرد نیز صادق است (همان، ص ۷۳).

مهم‌ترین صفات صانع جهان (دمیورژ) از نظر افلاطون

مهم‌ترین صفاتی که افلاطون برای دمیورژ ذکر می‌کند عبارت‌اند از:

۱. ناظم بودن دمیورژ

همچنان که قبلاً ذکر شد مهم‌ترین صفت دمیورژ این است که او ناظم جهان است نه خالق جهان. دمیورژ ماده قبلاً موجود جهان را که دارای نظم خاصی نبود برگرفت و به آن نظم بخشید (کاپلستون، ص ۳۳۴). از نظر افلاطون:

چون خدا دید هرچه محسوس و دیدنی است ثابت و آرامش ندارد؛ بلکه گرفتار جنبشی بی نظم و ترتیب است از این زوایای نظمی را به نظم مبدل ساخت؛ زیرا او بر این عقیده بود که این حالت مطلقاً بهتر از حالت نخستین است (افلاطون، تیمائوس، ص ۳۴).

۲. حکیم بودن دمیورژ

یکی دیگر از صفاتی که صانع جهان از دیدگاه افلاطون به آن متصف می‌شود این است که او حکیم است. حکیم دارای معانی مختلفی است که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از: (۱) کسی که عملش را مطابق طرح و نقشه انجام می‌دهد؛ (۲) کسی که در کارش هدف داشته باشد؛ (۳) کسی که کارش را در نهایت کمال و استواری انجام می‌دهد (سجادی، ص ۲۹۷).

اکنون ببینیم دمیورژ به کدام معنی از معانی سه‌گانه فوق حکیم است؟ از نظر افلاطون او به هر سه معنی می‌تواند حکیم باشد. صانع جهان (دمیورژ) از آن جهت که در ساختن این جهان مطابق طرح و نقشه و بیه تعبیر خود افلاطون «الگو و صورت» (Paradeigmata) عمل می‌کند حکیم است.

اما اینکه نقشه و طرحی که دمیورژ در اختیار دارد چه چیزی می‌باشد و از کجا برای او فراهم می‌آید مورد اختلاف مفسران فلسفه افلاطون است. مسلم است که این الگوها خود باید ابدی و غیر محسوس باشند زیرا الگوی محسوس و متغیر منتهی به خلقت جهانی غیر زیبا و ناقص می‌شود. افلاطون می‌گوید:

اگر جهان زیباست و سازنده آن خوب و کامل است، در این صورت تردیدی باقی نمی‌ماند که او در ایجاد جهان آنچه را که ابدی است سرمشق قرار داده است، ولی اگر

قضیه چنان است که حتی بزبان آوردنش نیز جایز نیست، در آن صورت خواهیم گفت: آنچه حادث و متغیر است سرمشق بوده است و همین استدلال ثابت می‌کند که او به سرمشق ابدی نظر داشته است زیرا جهان در بین چیزهای حادث زیباتر از همه است و استاد سازنده آن نیز بهترین و کاملترین استادان و سازندگان است. بنابراین باید بگوییم که در ساختن جهان چیزی سرمشق بوده است که همیشه همان است و دریافتنش تنها از راه تفکر و تعقل امکان پذیر است» (افلاطون، تیمائوس، ص ۳۲).

مهم‌ترین ادعایی که در چیستی الگوها و صور مطرح شده این است که صورت‌ها چیزی جز اندیشه ذهن خدا نیستند، خدایی که آن‌ها را با اندیشیدن درباره شان به وجود می‌آورد، فیلون اسکندرانی و بسیاری از افلاطون‌گرایان مسیحی به خصوص قدیس اگوستینوس چنین اعتقادی داشته اند و افلاطون شناسان توانا در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، نظیر هنری جکسون و آرچر هیند آن را تأیید می‌کنند (گاتری، ص ۱۱۶-۱۱۵). افلاطون در تیمائوس بر این مطلب تاکید می‌کند که طرح و نقشه‌ای که دمیورژ برای ساختن جهان از آن استفاده نمود فقط در عالم تفکر جای داشت (افلاطون، تیمائوس، ص ۳۴).

تبیین دیگری که در این باره وجود دارد این است که دمیورژ و سرمشق‌های او تعبیرهای اسطوره‌ای از یک چیز واحد هستند (گاتری، ص ۱۱۷). این تبیین در واقع برگرفته از این کلام افلاطون است که می‌گوید:

سازنده عالم خوب بود و خوب همیشه و در مورد همه از حسد بری می‌باشد و چون او از حسد بری بود خواست همه چیز تا حد امکان شبیه خود او باشد (همان جا).

تبیین ارسطو از الگوها این است که آن‌ها اندیشه‌های خدا هستند، اندیشه‌هایی که به خود می‌اندیشد، چرا که اندیشه باید بیندیشد و چون فقط اندیشه وجود دارد فقط می‌تواند خودش را مورد اندیشه قرار دهد (گاتری، ص ۱۱۸).

تا اینجا مشخص شد که از نظر افلاطون، صانع جهان را از آن جهت که در نظم بخشیدن به این عالم به الگوها و صور نظر دارد می‌توان حکیم دانست اما حکیم یک

معنای دیگر نیز دارد که عبارت است از هدف داشتن. حال بینیم هدف او از این کار چه بوده است؟

افلاطون می گوید:

هدف صانع این بود که موجودات هر چه بیشتر به کمال برسند و کمال آن‌ها در این بود که به کامل‌ترین موجود شبیه شوند و چون کامل‌تر از خودش وجود نداشت پس خواست او این بود که همه اشیاء را به خود شبیه سازد^۴ (کاپلستون، ص ۲۸۳).

از دیگر معانی حکیم این است که فعلش را در نهایت کمال و استواری انجام دهد، افلاطون با این جمله بر حکیم بودن صانع جهان به این معنا تأکید می‌کند:

دمیورژ اثری به وجود آورد که طبیعتش در حد اعلای خوبی و زیبایی است بنابراین ما حق داریم معتقد باشیم و بگوئیم که به احتمال قوی این جهان دارای روح و خرد است و بر اثر «حکمت» و اراده خداوند به وجود آمده است (افلاطون، تیمائوس، ص ۳۵).

۳. ازلیت و ابدیت دمیورژ

از دیگر صفاتی که با استفاده از آثار افلاطون می‌توان برای دمیورژ اثبات کرد این است که او ازلی و ابدی است. این صفت را نیز می‌توان از برخی سخنان افلاطون درباره کیفیت خلقت موجودات عالم ماده فهمید، افلاطون بیان می‌دارد:

صانع جهان، آفرینش موجودات فانی را به کارگزارانش واگذار کرد زیرا از نظر او اگر خود صانع مستقیماً این کار را می‌کرد دیگر هیچ مخلوقی فانی نبود (همان، ص ۵۵).

وی ضمن اشاره به اصل سنخیت میان علت و معلول بیان می‌دارد:

پدر صانع جهان خودش موجودات فانی جهان را نیافرید بلکه آفرینش آن‌ها را به خدایان زیر دستش واگذار کرد. او به آن‌ها رو کرد و گفت: «ای فرزندان خدایی که من پدر و سازنده شما هستم! اثری که به دست من ساخته شود مصون از فنا و انحلال است زیرا من چنین خواسته‌ام... اکنون خوب گوش کنید: هنوز سه نوع از مخلوقات جهان باقی مانده است که باید آفریده شوند چرا که اگر این سه نوع پای به مرحله وجود نگذارند جهان

ناقص خواهد بود، زیرا حاوی تمام ذوات زنده نخواهد بود، پس برای اینکه جهان واقعاً و مطلقاً کامل شود باید این سه نوع به وجود آیند.^۵ اما اگر به دست من ساخته شوند و از زندگی برخوردار شوند شبیه خدایان خواهند بود از این رو برای اینکه آن‌ها فانی و مرگ‌پذیر باشند و این جهان، جهانی به معنای واقعی باشد بالطبع وظیفه شماسست که به ایجاد آن‌ها بپردازید (همان، ص ۵۵).

نکته جالب در مورد این نظر افلاطون این است که عدم دخالت مستقیم خدا در خلقت موجودات عالم ماده، مورد تأیید حکمای اسلامی نیز است. در جهان بینی اسلامی کار اداره و تدبیر امور عالم ماده به واسطه‌هایی محول شده است که وظیفه رساندن فیض از عالم لاهوت را به عوالم پایین تر به عهده دارند. شاید بتوان گفت خدایان مورد نظر افلاطون که کار خلق موجودات عالم ماده را بر عهده دارند همان عقول یا فرشتگانی هستند که در اندیشه اسلامی به عنوان واسطه رسیدن فیض از عالم لاهوت به عالم ماده معرفی می‌شوند (لاهیجی، ص ۱۴۴-۱۴۳).

۴. بری بودن دمیورژ از حسد و بخل

یکی دیگر از صفاتی که افلاطون به صانع جهان نسبت می‌دهد این است که او خوبی مطلق می‌باشد و از رذایلی مانند حسد و بخل که ناشی از نقص ناشی است بری می‌باشد. وی در تیمائوس در این باره می‌گوید:

صانع عالم خوب بود و خوب همیشه و در مورد همه از حسد بری می‌باشد پس خواست همه چیز تا خدا امکان شبیه به خود او باشد... (افلاطون، تیمائوس، ص ۳۴)

شایان ذکر است که او عالم الوهیت را از هرگونه نقصان و بدی مصون و مسکن بدی را فقط در میان موجودات فناپذیر و از جمله انسان می‌داند. معیار کمال انسان از نظر افلاطون تقرب به خدا و نزدیکی به آن عالم فنا ناپذیر است و هرچه انسان به آن عالم فنا ناپذیر نزدیک شود سعادت مندتر است.^۶ راه رسیدن به آن عالم این است که انسان تا آنجا که می‌تواند به خدایان تشبه پیدا کند و راه تشبه به خدا این است که انسان همواره از

روی دانش و شناسایی از حق پیروی کند (افلاطون، تیمتوس، ص ۳۳۱).

۵. بری بودن صانع (دمیورژ) از ظلم و بی عدالتی

از دیگر صفاتی که افلاطون به صانع جهان نسبت می‌دهد بری بودن او از ظلم و بی عدالتی است. از نظر او خدا هرگز و در هیچ حال مخالف حق نیست بلکه کاملاً و به حد اعلا طرفدار حق و حقیقت است و شبیه‌ترین فردمان به او کسی است که عیناً مانند خود او پیرو حق باشد (همان جا). او در جمهوری تأکید می‌کند که خدایان به کسی توجه و محبت دارند که میل و اشتیاقش عادل شدن و شبیه خدا شدن باشد تا جایی که می‌تواند با پیروی از فضیلت به خدا مانند‌ی نایل شود (افلاطون، جمهور، ص ۵۸۹).

نظر افلاطون در این باره نیز بی‌شبهت به نظر اسلام نیست، چرا که در تعالیم اسلامی نیز بر تخلق به اخلاق الهی تأکید شده است، چنانچه از پیامبر اسلام نقل شده که «تخلقوا باخلاق الله» (بحارالانوار، ج ۶۱، ص ۳۹).

۶. زیبا بودن صانع (دمیورژ)

صفت دیگری که افلاطون به دمیورژ نسبت می‌دهد این است که او کمال زیبایی را دارد. وی زیبایی موجود در عالم مخلوقات را دلیل زیبا بودن دمیورژ می‌داند او بیان می‌دارد: دمیورژ اثری به وجود آورد که طبیعتش در حد اعلا خوبی و زیبایی است (افلاطون، تیمتوس، ص ۳۵).

از نظر افلاطون وجود زیبایی در جهان مبین آن است که صانع هنگام نظم بخشیدن به آن به زیباترین الگوها و صور نظر داشته است. و از آنجا که الگوها و صور چیزی غیر از اندیشه ذهن خود او نمی‌باشند، می‌توان به کمال زیبایی او حکم کرد. این تفسیر را می‌توان از بیان ارسطو درباره الگوها به دست آورد، زیرا چنانچه قبلاً گفتیم ارسطو درباره الگوها و صور معتقد است که آن‌ها اندیشه ذهن خدا هستند، اندیشه باید بیندیشد و چون فقط اندیشه وجود دارد. تنها می‌تواند خودش را مورد اندیشه قرار دهد.

(گاتری، ص ۱۱۸).

نتیجه‌ای که از این بحث می‌توان گرفت این است که: اولاً: از نظر افلاطون نظام حاکم بر این عالم نظام احسن است. پس آفریننده آن «احسن الخالقین» است و این مطلب مورد تأیید جهان بینی اسلامی نیز می‌باشد، چنانچه در قرآن کریم آمده است: «فتبارک الله احسن الخالقین» (مؤمن/ ۱۴)؛ ثانیاً: افلاطون تأکید می‌کند که فعل زیبا فقط از فاعل زیبا صادر می‌شود و نمی‌توان از فاعل نازیبا انتظار فعل زیبا را داشت و این تقریباً همان اصلی است که در حکمت اسلامی تحت عنوان اصل سنخیت میان علت و معلول از آن تعبیر می‌شود.

نسبت میان دمیورژ و خدایان اسطوره‌ای یونان

پس از بیان برخی از صفات صانع عالم از دیدگاه افلاطون اکنون باید دید چه نسبتی بین صانع و خدایان سنتی یونان وجود دارد؟ و آیا افلاطون اصولاً دمیورژ را به عنوان معبود انسان‌ها قبول دارد یا از نظر او میان این دو تفاوت وجود دارد؟

از برخی از آثار افلاطون چنین برمی‌آید که دمیورژ خدای معبود نیست، بلکه میان این دو تفاوت وجود دارد. از نظر او دمیورژ در هستی بر «خدای معبود» مقدم است و حتی او خدای معبود را خلق کرده است. وی در تیمائوس در این باره می‌گوید:

«... استاد سازنده جهان بر آن شد که خدایی در اعلا درجه کمال و از هر حیث بسنده برای

خویش به وجود آورد» (افلاطون، تیمائوس، ص ۱۱۰).

اما در مورد خدایان سنتی یونان، افلاطون روشنی احتیاط آمیز همراه با نوعی تساهل و تسامح در پیش گرفته است. وی در این خصوص می‌گوید:

«در باره خدایان سنتی یونان که نسب، نامه‌های آنان را شاعران ذکر کرده‌اند، شناختن و

اعلام کردن چگونگی تکون آنها فوق توانایی ماست، بهتر است در این مورد از معرفت

متداول پیروی کنیم ولو اینکه می‌دانیم سخنان ایشان در این باره نه دلایل قطعی در بر دارد

و نه با شاهد و قرینه‌ای همراه است. اما چاره‌ای جز قبول آن‌ها نداریم» (کاپلستون،

ص ۲۸۸).

علت اینکه افلاطون به رغم آگاهی به غیر منطقی بودن اعتقاد مردم یونان به خدایان سنتی خود، در این باره نظر آشکارا خود را اعلام نمی‌کند ممکن است این باشد که افلاطون از اینکه به سرنوشت استادش «سقراط» مبتلا شود نگران بود و به همین خاطر در این خصوص سکوت می‌کند و می‌گوید باید از عرف عام پیروی کرد!

نتیجه

از مطالب مذکور این نتیجه به دست می‌آید که اندیشه درباره علت‌العلل هستی مختص به زمان ظهور انبیاء نبوده و همواره بشر سعی در به دست آوردن نوعی شناخت از او داشته است. البته او در این باره همیشه راه درست را نپیموده است و گاهی اشیای بی‌جان را برای پاسخ به این پرسش که خالق و علت‌العلل پیدایش موجودات چیست یا کیست انتخاب کرده است. افلاطون با استفاده از تفکر خلاق خود به نحوی سعی در اصلاح اعتقادات مردم در این زمینه داشت و تا حدودی در این تلاش خود موفق بود و بزرگ‌ترین حسن نظر او این بود که اعلام کرد، صانع جهان را نباید در بین عناصر مادی این عالم جستجو کرد چرا که این عناصر خود همراه در حال تغییر و تحول هستند و شیء متغییر نمی‌تواند علت پیدایش سایر موجودات باشد. بلکه باید علتی را برای پیدایش جهان معرفی کرد که اولاً: ازلی و ابدی باشد؛ ثانیاً: عالم و حکیم باشد و طبق طرح و نقشه عمل کند؛ ثالثاً: خوبی مطلق بوده، از رذایلی مانند بخل و حسد بری باشد و...

وجود تشابهاتی میان دمیورژ که افلاطون او را به عنوان علت فاعلی پیدایش جهان معرفی می‌کند و خدای مورد نظر ادیان نشان دهنده آن است که عقل بشری که در تعالیم دینی از آن به عنوان «رسول باطنی» یاد می‌کنند می‌تواند تا حدودی در شناخت خدا موفق باشد. اما از جهتی برای شناخت کامل خدا به تنهایی کافی نیست و وجود اشتباهات بسیار در اندیشه حکمای قبل از افلاطون و حتی خود افلاطون دلیل این مطلب است، بنابراین عقل بشری در این امر مهم نیازمند تعالیم انبیاء (رسول ظاهری) است تا به کمک

او بیاید و چراغ راه او باشد.

توضیحات

۱. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «فاقم وجهک للدين حنیفاً فطره الله التي فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلك الدين القيم و لكن اکثر الناس لا یعلمون» (دوم/ ۳۰).
۲. شیخ اشراق در این باره می‌گوید: «و کلمات الاولین مرموزه و ما رد علیهم و ان کان متوجهاً علی ظاهر اقاویلهم لم یتوجه علی مقاصدہم» (حکمه الاشراق، ص ۱۰).
۳. در کیفیت حدوث عالم میان اندیشمندان اسلامی اختلاف نظر وجود دارد، متکلمین معتقدند که حدوث مخلوقات حدوث زمانی است و برای این عقیده خود دلایلی ارائه داده‌اند و فلاسفه حدوث جهان را حدوث ذاتی می‌دانند و قول متکلمین را در این باره مستلزم نسبت دادن نوعی نقص به واجب الوجود می‌دانند و آن را نفی می‌کنند (ر. ک: شرح مبسوط منظومه، ج ۲، ص ۳۳۱).
۴. در تفکر اسلامی نیز مطالبی وجود دارد که به آنچه افلاطون در این باره گفته است شباهت دارند. مانند اینکه تمام کمالات علت به نحو ضعیف‌تری در معلول وجود دارند و احادیثی که بیانگر تشبیه انسان به خدا هستند مانند این حدیث که «خلق الله آدم علی صورته» (ر. ک: صدر المتألهین شیرازی، اسفار اربعه، ج ۷، ص ۱۸۱ و ۱۴۰).
۵. از این جمله می‌توان فهمید که از نظر افلاطون نظام خلقت کامل‌ترین نظام ممکن است و به عبارت دیگر نظام احسن می‌باشد و این همان چیزی است که در جهان بینی اسلامی بر آن تأکید می‌شود.
۶. از این جهت می‌توان گفت: آنچه در تفکر افلاطون در خصوص معیار کمال انسان وجود دارد با آنچه در جهان بینی اسلامی در این باره مطرح است شباهت زیادی دارد زیرا از نظر جهان بینی اسلامی نیز ملاک کمال انسان در تقرب به خداست.

منابع و مآخذ

قرآن کریم

افلاطون، سستوس، (مجموعه آثار)، ج ۲، ترجمه دکتر محمدحسن لطفی، تهران، انتشارات بیست پنجم شهریور.

_____، تیمائوس، ترجمه دکتر محمدحسن لطفی، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۱.

_____، جمهور، ترجمه فواد روحانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.

امیل بریه، تاریخ فلسفه، ج ۱، ترجمه علی مراد مرادی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴.

خراسانی، شرف الدین، نخستین فیلسوفان یونان، تهران، انتشارات آموزش و انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰.

ژیلسون، اتین هانری، خدا و فلسفه، ترجمه دکتر شهرام یازوکی، تهران، حقیقت، ۱۳۷۴.

سجادی، سید جعفر، فرهنگ معارف اسلامی، ج ۲، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۳.

سهروردی، شیخ شهاب الدین، حکمه الاشراق، ج ۱، تصحیح و مقدمه هانری کرین، تهران، نشر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳.

شیرازی، صدرالمثالین، الاسفار الاربعه، ج ۷، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۱.

علامه طباطبائی، محمدحسین، نهایه الحکمه، ج ۱، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۸.

کاپلستون، فردزیک، تاریخ فلسفه، ج ۱، ترجمه دکتر جلال الدین مجتبی، تهران، سروش، ۱۳۷۵.

گاتزی، دلبو. کی سی، تاریخ فلسفه یونان، ج ۱۷، ترجمه حسن فتحی، تهران، انتشارات فکر روز،

۱۳۷۶.

لاهیجی، عبدالرزاق، گوهر مراد، تهران، انتشارات کتاب فروشی اسلامی، ۱۳۶۵.

مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۶۱.

Aristotle, *The Complete Works*, Edited by Janatan Barnes. Volume two.

(Metaphysics, translated in English: w. d. ross) , Bolingen ,Series LXXI.